



Contemporary Political History of IRAN

«جزوه آموزشی»

تاریخ اجتماعی و سیاسی معاصر ایران

(صفویان ، زندیان ، افشاریان ، قاجاریان ، پهلوی ، انقلاب اسلامی)

« شورش افغان »

غارتگری‌های عبدالله خان حاکم قندهار و عدم توجه شاه سلطان حسین (دوران حکومت: ۱۴ ذی الحجه ۱۱۰۵ - ۱۲ محرم ۱۱۳۵ قمری / ۶ آگوست ۱۶۹۴ - ۲۳ اکتبر ۱۷۲۲ میلادی / ۱۶ مرداد ۱۰۷۳ - ۱ آبان ۱۱۰۱ خورشیدی)؛ به شکایات مردم قندهار از دست ستم‌های او، تمایل مردم قندهار به ویژه قوم غلزایی را به پیوستن به حکومت مغول هند، به امید وضع بهتر، بیشتر کرد. برای کنترل طغیان‌های قندهار، شاه سلطان حسین یکی از والیان خود به نام گرگین خان گرجی را پس از چندبار شورش علیه دولت مرکزی توبه کرده بود، برای درمشت گرفتن غلزایی‌ها، به حکومت قندهار منصوب کرد. در قندهار شخص با نفوذی به نام میرویس هوتکی که نقش موثر و قاطعی در پی ریزی و سازماندهی نهضت ضد صفوی در میان افغان‌ها داشت، هنگام انتصاب گرگین به سمت حکمران کل قندهار (۱۱۱۵ قمری / ۱۷۰۴ میلادی / ۱۰۸۲ خورشیدی)، کلانتری آن شهر را بر عهده داشت. وی با جمع آوری مستندات در قالب یک نامه به شاه سلطان حسین خواهان رسیدگی شاه به بیدادگری گرگین خان شد، ولی عدم رسیدگی شاه به این موضوع و آگاه شدن گرگین خان از این نامه، باعث کینه جویی گرگین خان و سوء ظن دربار صفوی به میرویس شد و وی به حال تبعید به اصفهان منتقل گردید ولی در واقع نیت وی دادخواهی از ظلم حاکمان تحت امر دولت مرکزی به صورت حضوری نزد پادشاه صفوی بود. وی مدتی در اصفهان ماند ولی با دسیسه چینی گرگین خان و درباریان چاپلوس به هیچ وجه اجازه ندادند که در مدت اقامتش با شاه ملاقات کند. در اصفهان میرویس به ضعف و فساد دولت صفوی پی‌برد و با دسیسه‌ای بزرگان دربار شاه را نسبت به گرگین خان بدگمان ساخت و سپس به بهانه زیارت مکه از شاه اجازه سفر گرفت. در آنجا از علمای اهل سنت فتوی گرفت که محاربه با شیعیان موافق احکام شرع است. پس از بازگشت به اصفهان در سال (۱۱۲۱ قمری / ۱۷۰۹ میلادی / ۱۰۸۷ خورشیدی)، اجازه یافت که به قندهار برگردد، در آن هنگام میرویس، سران قبایل افغان را به باغ خود دعوت کرد و آنچه از فساد دربار صفوی و اوضاع بسیار نا به سامان پایتخت دیده بود را برای سران توضیح داد و افزود که تباهی و فساد آن قدر گسترده است و ریشه‌های حکومت آن چنان پوسیده که به اصطلاح با تلنگری بنای کاخ صفوی در هم خواهد ریخت. شاه

آن گونه دچار افکار خرافاتی است که هرگز به صلاح و فساد کارها نمی اندیشد و ذهن و اندیشه اش از چهار دیواری دربار و شهر اصفهان فراتر نمی رود. میر ویس دیده های خود را شرح داد که چگونه چاپلوسان بی لیاقت سر رشته کارها را به دست گرفته اند و مقامات لشگری و کشوری را بین خود خرید و فروش می کنند سرانجام میرویس و دیگر سران طوایف برای رهایی از اجحاف و تعدی های حکمرانان از مرکز فرستاده شده، چاره را در نافرمانی از پایتخت و ایجاد یک حکومت خود مختار دیدند. گرگین خان گرجی، آخرین حکمران قندهار طی یک دوستی ساختگی و دعوت او به باغ میرویس، توسط سربازان قوم غلزایی و با همدستی سربازان گرجی به قتل رسید و میرویس تا حدود هفت سال به صورت خود مختار در آن نواحی حکومت کرد و در نهایت به سال (۱۱۲۷ قمری / ۱۷۱۵ میلادی / ۱۰۹۳ خورشیدی) درگذشت.



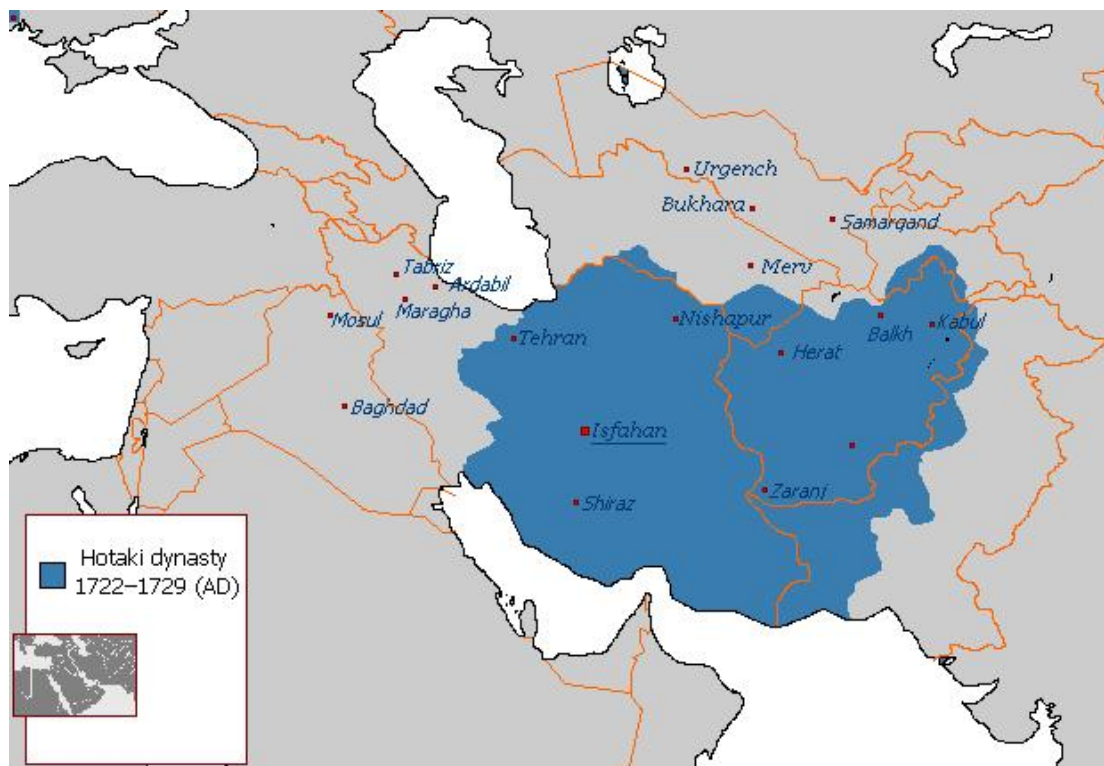
پس از مرگ میرویس، میرعبدالعزیز یا میر عبدالله برادر میرویس جانشین او شد اما با کمک افغان‌ها، محمود افغان فرزند ارشد میرویس، با قتل میر عبدالله کنترل قندهار را به دست آورد. در نخستین حمله محمود افغان به ایران در سال ۱۱۳۲ قمری، کرمان عرصه تاخت و تاز او قرار گرفت. لطفعلی خان داغستانی، صدر اعظم فرمانده سپاه و والی فارس، با بخشی از افراد نخبه و برگزیده سپاه خود برای راندن افغان‌ها به اردوگاه آنان یورش برد و آنجا را به تصرف خود در آورد. سواره نظام او، مهاجمان را تا قندهار تعقیب نمودند. محمود افغان در پایان این اولین هجوم شکست خورده و به قندهار برگشت. دو سال بعد وی پس از تجدید قوا مجدداً از راه سیستان وارد ایران شد و پس از فتح کرمان و یزد به منطقه گلون آباد در ۲۹ کیلومتری اصفهان رسید در آنجا بین سپاهیان افغان به رهبری محمود و سپاهیان ایران به رهبری محمدقلی‌خان اعتمادالدوله در (۲۰ جمادی الاول ۱۱۳۴ / ۸ مارس ۱۷۲۲ میلادی / ۱۷ اسفند ۱۱۰۰ خورشیدی) نبردی رخ داد که به شکست صفویان انجامید. ایرانیان حدود شصت هزار نفر سرباز و بیست و سه توپ سنگین داشتند و در مقابل افغانها بیست هزار نفر بودند و دارای تعدادی زنبورک (توپ سبک) بودند. در این شکست البته برخی از مردم کرمان و یزد، همچنین عدم همکاری والی ولایت عربستان که خود سنی مذهب بود در نبرد گلون آباد و نیز پافشاری امان‌اله خان فرمانده سپاه محمود افغان بر استفاده از اشتباهات تاکتیکی سپاه ایران موجب شد تا تلفات ارتش ایران به ۵۰۰۰ نفر در مقابل ۵۰۰ نفر تلفات افغان‌ها منجر شده و راه برای ورود به اصفهان هموار گردد. محمود می‌توانست در همان روز وارد اصفهان شود اما به اشتباه تصور کرد که نیروهای ذخیره صفوی در اصفهان وجود دارند که به مقابله با وی فرستاده خواهند شد. بدین سان رنج و عذاب طولانی اصفهان آغاز شد. افغانان که تعدادشان کمتر از آن بود که خطر حمله به شهر را بپذیرند، به محاصره آن خشنود بودند. محمود ابتدا از طریق چند حمله به پل شهرستان (شرق اصفهان) خواست که وارد اصفهان شود که با مقاومت شدید محافظان و مردم شهر روبرو شد، جاسوسان به وی خبر دادند که در منطقه فرح آباد (جنوب اصفهان) و جلفا (جنوب رودخانه زاینده رود) تجمعی از سربازان صفوی دیده نمی‌شود. وی با تصرف باغ و قصر فرح آباد که مملو از گلستان و چشمه و آبشار بود و در جنوب اصفهان واقع شده بود ابتدا مقر فرماندهی و مکان استقرار خویش را محکم سازد. سپس از آن سو با تصرف منطقه جلفا خود را به پشت زاینده رود

و در واقع به پشت مبادی ورودی شهر اصفهان رسانید. وی به جلفا یورش برد و با حمله به ارامنه هر آنچه که از اشیای قیمتی و سکه و پول در میان خانه ها و کلیساهای ایشان بود از آن خود کرد و حدود ۶۰ نفر از زنان ارامنه را نیز به عنوان گروگان با خود به کاخ فرح آباد برد که مدتی بعد به خاطر دل رحمی برخی از سربازان فغان همگی آنها آزاد شدند و به جلفا برگشتند. در ادامه محمود افغان به توپ های سنگینی که سربازان صفوی به جای بردن، آن ها در زیر خاک مدفون کرده بودند دست یافت و بر علیه شاه سلطان حسین استفاده نمود. شاه و سپاهیان در اصفهان به محاصره درآمدند و با اینکه دفاع از اصفهان با وجود جمعیت و فراوانی آب زاینده رود در فصل بهار و جلوگیری آسان افغانها در عبور از پهنای رودخانه چندان مشکل نبود، به قدری ترس بر حال پادشاه مفلوک و درباریان بی خردش راه یافته بود که جز تسلیم به قضا و قدر و اظهار عقیده به اینکه کوکب اقبال محمود ره به صعود و زوال خاندان صفوی حتمی است، به فکر راه چاره دیگری نیفتادند. محمود راه ورود آذوقه به شهر اصفهان را به هر نحوی که ممکن بود بست در این هنگام، افغان ها بر پل مارنان (غربی ترین پل زاینده رود که استحکامات کمتری داشت) در نبردی شدید و در نهایت با استفاده از غفلت سربازان گرجی که محافظان پل بودند دست یافتند و محاصره پایتخت را از طریق محله های چارسوق شیرازی ها و عباس آباد کامل کردند؛ نزدیک ۷ ماه محاصره همه جانبه اصفهان باعث گردید تا قحطی معروف اصفهان در تاریخ رقم بخورد. هر آنچه آذوقه در شهر بود تمام شده بود به گونه ای که در کتاب سقوط اصفهان آمده است مردم به خوردن گوشت گاو و اسب و شتر و سپس خر روی آوردند. سپس سگ و گربه و پوست و فضولات و حتی کفشهای کهنه خوراک مردم شده بود. وضع آنچنان تنگ آمد که مردم فرزندان مرده خویش را می خوردند. جنازه ها را از داخل قبرها بیرون می کشیدند و کباب می کردند. نقل است طی این هفت ماه بر اثر قحطی و کشتار جمعیت اصفهان از ۷۰۰ هزار نفر به ۸۰ هزار نفر رسیده بود و زاینده رود در این اواخر مملو از جنازه ها و بوی تعفن گردیده بود. در محرم ۱۱۳۵ قمری هنگامی که شاه سلطان حسین عرصه را بر خود تنگ دید پیکی به سمت محمود فرستاد و به او پیشنهاد داد که خطه کرمان و خراسان + ۱۰۰ هزار تومان + دخترش را به او بدهد به شرط آنکه او دست از اصفهان بردارد اما محمود قبول نکرد و شاه بی کفایت صلاح در این دید که تسلیم محمود افغان شود. از آنجا که دیگر اسبی برای شاه نمانده بود سه اسب از محمود گرفتند و

با ذلت تمام به سمت کاخ فرح آباد رهسپار شدند. هنگامی که به پای کوه صفه رسید و اجازه ورود خواست گفتند محمود خواب است و باید منتظر بمانی. ساعتی روی اسب زیر آفتاب او را نگه داشتند. ناقل مسیحی حاضر در کاخ می گوید هنگامی که شاه سلطان حسین به کاخ وارد شد سلام کرد دو زانو نشست (۱۲ محرم ۱۱۳۵ قمری / ۲۳ اکتبر ۱۷۲۲ میلادی / ۱ آبان ۱۱۰۱ خورشیدی). جقه و تاج پادشاهی از سرش باز کرد و به وزیر محمود داد تا بر سر محمود بگذارد. اما محمود افغان قبول نکرد و در تمام این مدت هم نگاهی به سلطان حسین نمی انداخت. شاه سلطان حسین خودش تاج پادشاهی را بر سر محمود افغان گذاشت. بعد از دو روز محمود به همراه شاه سلطان حسین مفلوک قدم در اصفهان گذاشتند و از محله خواجه وارد شهر شدند. ۱۲ نفر سواره جلوی محمود و شاه سلطان حسین لعن مذهب جعفری می کردند و مردم هم زیر پای اسبان در مسیر پارچه های زری و قلمکر پهن کرده بودند و هلهله می کردند. شاه سلطان حسین از کل حکومتش فقط حجره ای در مدرسه چهارباغ را برگزید و محمود افغان در دولت خانه صفوی مستقر شد و از ۴۰۰ زن حرمسرای شاه سلطان حسین فقط ۴ تای آنها را به وی باز گرداند. در دوران حکمرانی محمود در یکروز جلو چشمان شاه سلطان حسین حدود ۱۶۰ تن از شاهزاده ها و نوادگان صفوی را یکی یکی سر بریدند. هنگامی که ۲ تن از پسرانش روی پای پدر به خواهش و التماس جهت رهایی از مرگ افتادند اوضاع به حدی برای شاه سلطان حسین سخت آمد که با گریه و زاری از محمود خواهش کرد به جای آنها سر از تن شاه جدا کند محمود افغان هم که تحت تاثیر قرار گرفته بود از کشتن آنها صرف نظر کرد اما این دو شاهزاده از شدت ترس روی زانوان شاه سلطان حسین جان داده بودند. به دنبال اختلال مشاعر بزرگان افغان او را از سلطنت خلع کردند و پسرعمویش شاه اشرف هوتکی را به جایش انتخاب کردند. وی در (۸ شعبان ۱۱۳۷ قمری / ۲۲ آوریل ۱۷۲۵ میلادی / ۲ اردیبهشت ۱۱۰۴ خورشیدی) به دست اشرف به کینه قتل پدر به قتل رسید.

با حمله افغانها ایران هیچگاه روی ثبات ندید و شاهان افغان نیز آرامش نداشتند. در استرآباد فتحعلی خان قاجار عملاً حکومت مستقلی داشت. او به تهماسب میرزا پسر شاه سلطان حسین صفوی که خود پس از تصرف تصرف اصفهان به قزوین رفته و خود را شاه نامیده بود پناه داد؛ با سقوط صفویه پطر اول (تزار روس) به ایران لشکر کشید و قشون روسیه در سپتامبر ۱۷۲۲ میلادی در بند و در ۱۷۲۳ باکو را به اشغال خود درآوردند. شاه تهماسب دوم مجبور شد در پی اتحاد با روس ها باشد. طبق قراردادی که در سپتامبر ۱۷۲۳ تنظیم گردید پطر اول به شاه وعده داد که او را در مبارزه با افغانان یاری دهد؛ و شاه تهماسب نیز طی عهدنامه سن پترزبورگ دربند و باکو را جز قلمرو روسیه شناخت و گیلان را نیز در اختیار آنها گذاشت، البته این قرارداد هیچگاه توسط شاه تهماسب دوم رسمی نگردید. اشرف شاه ارتشی را به مقابل روس های تزاری فرستاد تا جلوی اشغال روس هارا بگیرد ولی او نتوانست روس ها را وادار به عقب نشینی کند دست آورد اشرف در جنگ با روس ها این بود که جلوی اشغال مناطق بیشتر گرفته شد. دولت عثمانی، تفلیس، عراق عجم و قسمت بزرگی از آذربایجان را از سال ۱۷۲۲ و در زمان حکومت محمود افغان تحت تصرف خویش درآورده بود. اشرف میخواست با دولت عثمانی عهدنامه ای منعقد سازد و به واسطه اشتراک مذهب تسنن، اراضی ضبط شده روزگار دولت صفوی را مسترد دارد، اما به آرزوی خویش نایل نگشت و در نتیجه جنگ ادامه یافت و در چندین مرحله نیروهای افغان و عثمانی در مقابل هم صف آرای کردند نتیجه این جنگ ها به سود افغان ها بود در ابتدا اشرف ریش سفیدانی به سمت لشکر عثمانی فرستاد تا پیام صلح را به عثمانی ها بدهند ولی عثمانی ها نپذیرفتند در این میان ۲۰۰۰۰ هزار نفر از ارتش عثمانی جدا شدند و به افغانها پیوستند آنها از طایفه کرد بودند که احساس هم دین بودن با افغانها آنها را از ارتش عثمانی جدا کرد و به ارتش افغانها پیوستند. بدین ترتیب جنگ آغاز شد نتیجه جنگ ها شکست کامل ارتش عثمانی بود که در ۱۷۲۷ میلادی منجر به عقد معاهده همدان گردید. سرانجام در تاریخ ۱۱۴۰ قمری دولت های عثمانی و روسیه پادشاهی وی را در ایران تصدیق کردند. ذکر این نکته نیز لازم است ؛ سرنوشت خود شاه سلطان حسین هم بدین قرار بود که به هنگام حمله عثمانی به ایران با هدف به سلطنت رساندن مجدد شاه سلطان حسین در ۱۱۳۹ قمری، به فتوای ملا زعفران حنفی مذهب در زمان اشرف افغان به هنگام نماز در ایوان حجره وی در مدرسه چهارباغ توسط یکی از

خواجگان نزدیک به شاه سلطان حسین سر از تن او هم جدا کردند و جنازه بی سرش را در حرم حضرت معصومه در قم و سرش را در همدان دفن کردند. حجره کوچک شاه در جبهه شمالی این مدرسه هنوز موجود است و تنها حجره ای است که تزیینات مختصری دارد.



«افشاریان»

افشاریان، نام دودمانی ایرانی (۱۱۴۸-۱۱۶۳ قمری و ۱۷۳۶-۱۷۹۶ میلادی) و اعضای یک سلسله کرد تبار بودند که بر ایران فرمانروایی کردند. بنیان‌گذار این دودمان نادرشاه افشار بود. نادرشاه از ایل افشار بود، دسته‌ای از ترک‌های اوغوز که در اوایل دوره صفوی برای نگاهبانی از مرزهای ایران در برابر هجوم ازبک‌ها به خراسان کوچانده شدند. این ایل به دو شعبه بزرگ تقسیم می‌شد: یکی قاسملو و دیگری قرخلو؛ نادر شاه افشار از شعبه اخیر بود. طایفه قرخلو را شاه اسماعیل از آذربایجان به خراسان کوچاند و در شمال آن سرزمین، در نواحی ابیورد و درگز و باخرز تا حدود مرو جای داد؛ تا در برابر ازبکان و ترکمانان مهاجم سدی باشند. تعداد بسیاری از این ایل‌ها در زمان شاه عباس اول در ایل شاهسون ادغام گشتند. تمامی ایل‌هایی که در این تاریخچه نام برده می‌شوند، عموماً کرد زبان و دارای گویش کرمانجی هستند. حتی نادر شاه هم یک کرد زاده است. طوایفی هم که کوچانده شدند تا در مقابل هجوم ازبک‌ها از مرزهای ایران زمین پاسداری کنند تماماً کرد زبان و دارای گویش کرمانجی هستند. این که از این طوایف به ترک‌زبانی یاد میشود، جای سؤال دارد!! شاید تاریخ‌نویسان، ترک بوده‌اند و به این سبب خواسته‌اند برای خود نامی دست و پا کنند. شاید هم به دلیل این که پسوند لو بر نام طوایف آمده و برگرفته از زبان ترکی است و لذا به آن‌ها نسبت ترک‌زبانی داده می‌شود، که این هم جای بحث دارد. چرا که میتوان بیان کرد که ترک‌ها آنها را این گونه خطاب می‌کردند، و وقتی می‌خواستند بگویند این طایفه اهل شام است، به آن شاملو می‌گفتند، و قس علی‌هذا؛ که مسلماً دلیلی بر ترک‌زبان بودن آنها نیست. ترک‌های موجود در منطقه عموماً ریشه ترکمنی دارند. از آن طوایف و نام‌های کهن امروزه فرزندان در منطقه وجود دارند که تماماً کرد زبان بوده، به گویش کرمانجی سخن می‌کنند. هیچ مدرکی دال بر این که این طوایف به گونه‌ای، چه خودخواسته و چه به اجبار، زبان خود را کنار گذاشته و به زبان کردی سخن می‌کنند، وجود ندارد؛ و تنها می‌توان گفت آن‌ها امروز کرد زبان هستند، چون از ابتدا کرد زبان بوده‌اند و همچنان زبان مادری خود را با تمام اصالت خود حفظ نموده‌اند. برای کسب اطلاعات بیشتر رجوع شود به کتاب‌های «نادر صاحبقران» و مجموعه

۶ جلدی «حرکت تاریخی کرد به خراسان» از استاد کلیم الله توحیدی و همچنین مجموعه «کلیدر» استاد محمود دولت آبادی.



نادر که مؤسس سلسله افشاریه است در روز ۱۶ مرداد ۱۰۷۷ خورشیدی (برابر با ۲۸ محرم سال ۱۱۱۰ قمری) در دستگرد درگز به دنیا آمد. او در ده سالگی سوارکاری توانا بود و می‌توانست به تیراندازی، زوبین‌افکنی و شکار پردازد. هنوز به ۱۸ سالگی نرسیده بود که همراه با مادرش در یکی از یورش‌های ازبک‌های خوارزم به اسارت آن‌ها در آمد. بعد از مدت کوتاهی از اسارت گریخته و به خراسان برگشت. و در سال ۱۱۳۴ قمری بر دژ کلان خراسان تسلط یافت. در همین هنگامان غلزایی‌ها و ابدالی‌ها در افغانستان سر به شورش برداشته بودند و قصد اصفهان و خراسان را داشتند که در این راه به پیروزی‌هایی نیز دست یافتند.

سقوط اصفهان

پس از مرگ میرویس، محمود افغان قدرت را در دست گرفت و علیه حکومت مرکزی یاغی شد و از راه کویر اصفهان را تصرف کرد. با سقوط اصفهان و قتل شاه سلطان حسین، پسر او به

نام شاه تهماسب دوم صفوی که از اصفهان به قزوین گریخته بود خود را پادشاه ایران خواند (۱۱۳۵ قمری). سپس از آنجا به سوی آذربایجان رفت تا با ابراهیم پاشا حاکم عثمانی ارزروم مقابله کند، پس از این شکست شاه تهماسب دوم که تمام درها را به روی خود بسته دید، به سوی مازندران و استرآباد حرکت کرد. در همین حین فرستاده‌ای به نام اسماعیل بیگ به سنت پترزبورگ فرستاد. او در یک پیمان موسوم پیمان سنت پترزبورگ تمامی صفحات شمالی ایران را به روسیه واگذار کرد اما این پیمان هیچگاه توسط شاه تأیید نشد. اسماعیل بیگ نیز ۲۰ سال به آستراخان تبعید شد.

وضعیت خراسان پس از سقوط اصفهان

پس از حمله محمود افغان به اصفهان شخصی به نام ملک محمود سیستانی در سیستان، قهستان و سبزوار ادعای سلطنت کرد. مشهد نیز بدست یکی از اوباش شهر به نام حاجی محمد افتاد اما به زودی توسط افراد ملک محمود دستگیر و کشته شد. پس از تصرف مشهد، سران قبایل خراسان از جمله نادر نزد ملک محمود اظهار اطاعت کردند. سرانجام به نام ملک محمود در سال سکه ضرب شد؛ ولی نادر و طهماسب بیگ جلایری، حاکم ناحیه آب گرم در این هنگام از اطاعت ملک محمود روی برتافتند و یاغی شدند و کلات را از نیروهای ملک محمود باز پس گرفتند. سپس با کمک مالی شیر قاضی خان خیوه‌ای توانستند فرماندهان ملک محمود مانند عاشورخان بابالو و جعفر خان شاذلو را شکست دهند. دو اتفاق در جنگ نادر با ملک محمود سبب تقویت نیروهای او شد، یکی اینکه در این زمان شاه طهماسب که آوازه نادر را در گرگان شنیده بود، فرمان جمع‌آوری سپاه را به فتحعلی خان قاجار سپرد و دومی ترکمانان علی ایلی و یمیری خواهان کمک نادر در برابر ترکمن‌های یموت و گوگلان بودند. نادر پس از استحکام موقعیتش در مرو و در میان اکراد چمیش گزیک توانست مشهد را با کمک نیروهای شاه طهماسب دوم به تصرف در آورد.

حکومت مشترک شاه طهماسب دوم با نادر

پس از تسخیر مشهد، اختلاف میان نادر که پس از تصرف مشهد به او لقب طهماسب قلی خان داده بودند و فتحعلی خان قاجار (با فتحعلی شاه دومین پادشاه قاجار اشتباه نشود)، بالا گرفت. نادر

با زیرکی اتهام همکاری فتحعلی خان قاجار با ملک محمود سیستانی را به شاه گزارش داد. بدین طریق توانست از شر فتحعلی خان رها شود. بدین ترتیب فتحعلی خان در ۱۴ صفر ۱۱۳۹ به قتل رسید. دومین مشکل نادر نیز افغانه بودند که توانست آنها را در مهماندوست دره‌خوار، مورچه‌خورت شکست دهد. پس از دفع شر افغانه، تهماسب فرمان ایالات خراسان، کرمان و مازندران را به او داد و همچنین دو خواهرش را به ازدواج او در آورد. پس از ترک هرات توسط نادر، قبایل ابدالی به رهبری ذوالفقار خان مجدداً شورش کردند. حاکم تعیینی نادر، اللهیارخان غلزایی را از آنجا راندند. اجمال ابراهیم خان، برادر نادر در مواجهه شدن با افغانه، سبب تصرف مشهد به دست افغانه شد. پس از بازگشت نادر از غرب، پس از محاصره یک ساله توانست شهر هرات (۱۱۴۴ قمری) را به تصرف در آورد. نادر پس از بازگشت از هرات به بازسازی صحن مقدس علی بن موسی پرداخت.

در غیاب نادر، شاه تهماسب دوم فرصت را برای ابراز وجود خود غنیمت شمرد و برای بازپس‌گیری سرزمین‌های اشغالی غرب ایران به سوی تبریز حرکت کرد ولی به دلیل اینکه از تجربه واقعی برای کارگردانی در میدان جنگ بهره‌مند نبود و همچنین کمبود تدارک آذوقه کافی، در ایروان از نیروهای عثمانی شکست خورد. پیروزی ترک‌ها در ایروان منجر به اشغال ایالات غربی ایران به دست عثمانی‌ها شد. تهماسب پس از شکست، ابتدا به سوی همدان و سپس اصفهان عقب‌نشینی کرد. شهر به مناسبت ورود شاه چراغانی شده بود. بساط عیش و عشرت شاه فرصتی را برای تعدی حکام و سپاهیان به توده مردم فراهم کرد. نادر از شکست شاه تهماسب دوم برای تحریک احساسات و تهییج مردم علیه او استفاده کرد.

در ۲۱ ژانویه سال ۱۷۳۲ دولت روسیه طبق یادداشتی که در رشت به نماینده دولت ایران تسلیم شد مفاد قرارداد سال ۱۷۲۴ خود با دولت عثمانی را که به امضای پتر یکم و سلطان عثمانی رسیده بود کان لم یکن و بلااثر اعلام داشت. طبق این قرارداد که با ظهور نادر و از ترس او لغو شد، دولتین روسیه و عثمانی با سوء استفاده از ضعف ایران به سبب جنگ داخلی (تصرف اصفهان به دست قندهاری‌ها) توافق کرده بودند که سراسر غرب ایران — از گرجستان تا خوزستان — به عثمانی و نواحی ساحلی شمال ایران — از حاجی طرخان تا استراباد — به روسیه تعلق داشته باشد.

پتر یکم تزار روسیه چند روز پس از امضای این قرار داد درگذشته بود. در این هنگام نیز نادر عهدنامه‌ای را با روس‌ها در رشت امضا کرد که براساس این عهدنامه روس‌ها از ادعای خود نسبت به آستارا و رشت دست برداشتند و ایران به روس اجازه داد تا شهرهای شمالی رود کر را تا آزادسازی ایروان در اختیار داشته باشند (عهدنامه صلح رشت رمضان ۱۱۴۴ قمری). سرانجام نادر برای مقابله با عثمانی از خراسان حرکت کرد و در قم توقف نمود. شاه از ترس خود در اصفهان ماند و نادر را همراهی نکرد. نادر با شکایت اطرافیان شاه راه خود را به سوی اصفهان کج کرد. در ۱۷ ربیع الاول ۱۱۴۵ ه. ق طهماسب را از سلطنت عزل و کودک شیرخواره او را به عنوان عباس سوم جانشین او کرد و خود نادر به عنوان نائب‌السلطنه، زمامدار واقعی ایران شد.

جنگ اول نادرشاه با عثمانی (باغ آورد یا مراد تپه)

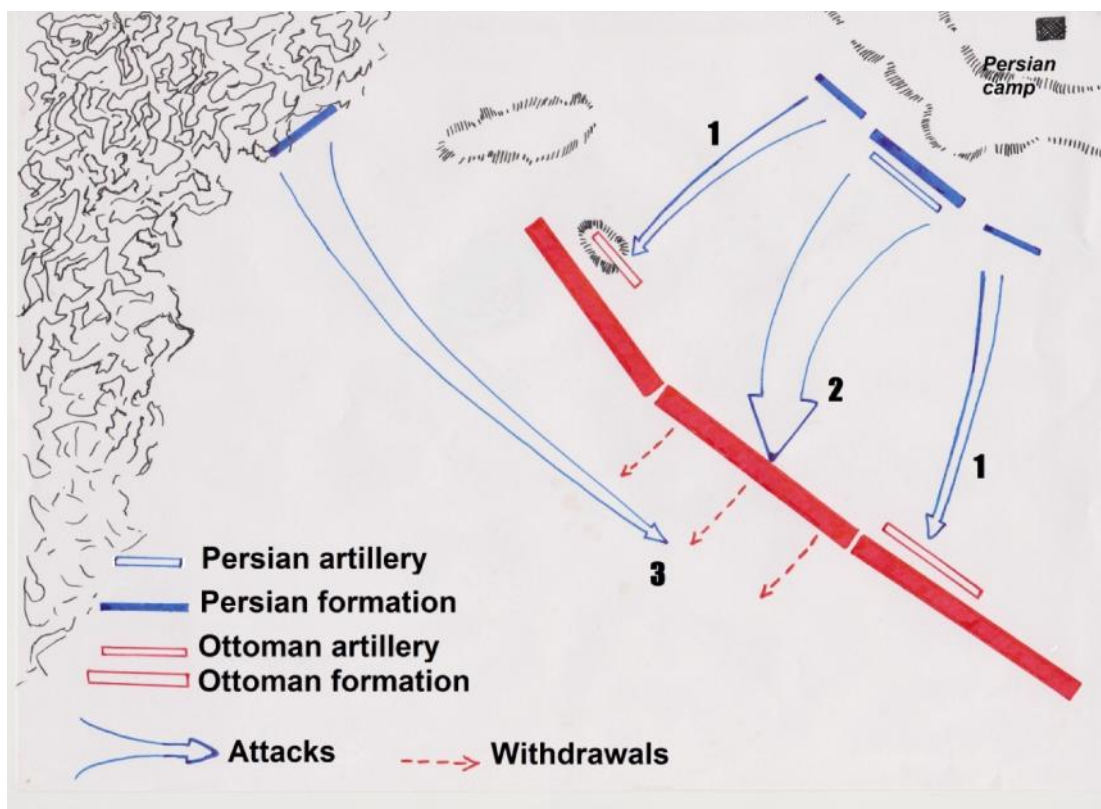
نبرد مراد تپه که به نام نبرد باغ آورد نیز شناخته میشود نبردی بود در آخی کندی در نزدیکی شهر یغوارد ارمنستان بین سپاهیان ایران و عثمانی که به پیروزی ایرانیان انجامید (۲۷ محرم ۱۱۴۸ / ۱۹ ژوئن ۱۷۳۵ / ۲۹ خرداد ۱۱۱۴ خورشیدی). نادرشاه پس از آن که غرب کشور را سامان داد و مناطق اشغالی را آزاد کرد به شمال رود ارس حمله برد. نادر در ۱۷۳۵ میلادی ارتشی بزرگ فراهم کرد و قصد خارج کردن ارتش عثمانی را از شمال بین النهرین و قفقاز و داغستان کرد و به آنها در این مورد هشدار داد، دربار عثمانی این شعر فارسی را برای نادر فرستاد:

چو خواهی قشونم نظاره کنی.... سحرگه نظر بر ستاره کنی
اگر آل عثمان حیاتم دهد..... ز چنگ فرنگی نجاتم دهد
چنانکه بگویم به گرز گران..... که یکسر روی تا به مازندران

نادرشاه هم در پاسخ نوشت:

چو شید سعادت نمایان شود..... ستاره ز پیشش گریزان شود
عقاب شکاری نترسد ز بوم..... دو مرد خراسان دو صد مرد روم
اگر آل حیدر دهد رونقم..... به اسکندریه زخم بیرقم

و پس از آن در نبردی سهمگین ارتش توپال عثمان پاشا بزرگ‌ترین سردار عثمانی را در هم کوبید و خاک وطن را از ترکان عثمانی بازپس گرفت. پس از عثمانی نوبت روسیه بود، در اواخر جنگ با عثمانی در منطقه قفقاز نادرشاه پس از شکست سهمگینی که به ارتش عثمانی وارد کرده بود روی تکه سنگی نشست و دستور داد سفره‌اش را پهن کنند و در آن تکه‌ای نان و چند پیاز قرار دادند. در همان حال دستور داد سفیر روسیه «گالیتزین» را که همراه ارتش ایران بود به حضورش آوردند سپس در حالی که پیاز را با شمشیر خونین دو نیم می‌کرد به صحنه نبرد و کشته‌های عثمانی اشاره کرد و گفت آقای گالیتزین سریعاً به دولت متبوعتان اطلاع دهید که ارتش روسیه باید خاک ایران را ترک کند وگرنه تمام افرادتان را می‌کشم و اجسادشان را به دریا می‌ریزم. گالیتزین سرش را خم کرد و همان‌روز برای ملکه روسیه نوشت: «نادر را دیدم در حالی که بوی خون می‌داد صلاح این است سریعاً خاک ایران را ترک کنیم». ارتش روسیه پیرو آن نامه در کمتر از یکماه خاک ایران را بدون هیچ جنگی ترک گفت. برگرفته از کتاب «زندگی پرماجرای نادرشاه» اثر «دکتر میمن‌نژاد». صفحات ۳۶۰ تا ۴۱۷.



جزئیات جنگ مراد تپه از این قرار است که هنگامی که به سلطان عثمانی خبر رسید که نادر همزمان چهار قلعه بزرگ تفلیس، ایروان، گنجه و قارص را تصرف کرده، وی فهمید که تعلل جایز نیست بنابراین عظیم ترین سپاه شرقی خود را که مرکب از ۵۰ هزار سوار و ۳۰ هزار پیاده بود به فرماندهی عبدالله پاشا به جنگ نادر فرستاد. کوپرولو پاشا با شنیدن اخبار مبنی بر نزدیک شدن نادر و کم تعداد بودن نیروهای او سرعتش را بیشتر کرد. نادر به جای پیوستن به بدنه اصلی نیروهایش گارد پیشرو را در معرض دید عثمانیان قرار داد. نبرد در ساعت ۲ بعد از ظهر شروع شد. نادر ابتدا دسته ای از نیروهایش را در جنگل نزدیک صحنه نبرد مستقر کرد، ۳ هزار سرباز را در دره ای که پایین تر از صحنه اصلی درگیری بود جای داد و سپس برای جلب توجه عثمانیان یک حمله مختصر رو در رو را آغاز کرد. قوای عثمانی که در حال استقرار توپخانه اش در یک تپه کوچک بود با مانور تهاجمی نادر که حمله حدود ۲ تا ۳ هزار شمشال چی نخبه (جزایرچی ها) برای تصرف تپه بود کاملاً غافلگیر شد. تصرف تپه به دست ایرانیان و از دست رفتن توپخانه با ارزش مستقر در آن طی مرحله نخست نبرد روحیه سربازان عثمانی را شدیداً تخریب کرد.

نادر در این حین واحد دیگری را برای خنثی کردن بخش دیگری از تمرکز توپخانه عثمانی در جناح چپ که با دستور فرماندهی مرکزی عثمانی در حال پیشروی بود اعزام کرد. توپخانه نادر که با داشتن بیش از ۵۰۰ قبضه زنبورک (توپخانه سبک مستقر بر پشت شترها که مانورپذیری و تحرک مناسبی داشت) تقویت شده بود اکنون وارد عمل شد. زنبورک ها در برابر آتش توپخانه سنگین آسیب پذیر بودند، اما اکنون که توپخانه عثمانی ساکت شده بود نقش مهمی ایفا کردند. آتش نوبتی بیش از ۵۰۰ قبضه زنبورک و تعداد دیگری توپ سنگین ایرانی با وارد کردن تلفات سنگین مرکز سپاه عثمانی را به طور کامل دچار بی نظمی کرد و نیروهای ایرانی با استفاده از این موقعیت خود را به آن رساندند. توپخانه عثمانی دیگر نتوانست نقشی در نبرد بازی کند.

در این زمان نیروهای نادر که در جنگل مستقر بودند با فرمان او و با شروع یک حمله جناحی بی نظمی سپاه عثمانی را به یک شکست فاجعه بار تبدیل کردند. نادر به همراه هزار سوار برگزیده اش راه را بر عقب نشینی دشمن بست. کوپرولو پاشا به دست یک سرباز ایرانی به نام رستم از اسب سرنگون گردید و سرش به عنوان هدیه برای نادر برده شد. افسران عالی رتبه عثمانی و

هزاران سرباز دیگر نیز تا آستانه رودخانه آریاچای (آخوریان) تعقیب و کشتار شدند . قتل عام قوای عثمانی چنان گسترده بود که خود نادر بعدها با اغراق در موردش چنین نوشت:

(ما همه ینی چری ها را قصابی کردیم ... حتی یک نفرشان نتوانست بگریزد، تقریباً همه سواران عثمانی به لطف خدا کشته شدند).

تاکتیک های نادر در باغ آورد شباهت فراوانی به تاکتیک هایی دارد که اودا نوبوناگا ، جنگ سالار و شوگان مشهور ژاپنی در نبرد اوکه هازاما در سال ۱۵۶۰ میلادی به کار گرفته بود .

عبدالله پاشا سرلشکر عثمانیان و مصطفی پاشا داماد سلطان عثمانی در این نبرد کشته شدند . پس از این شکست، و پخش خبر آن در اسلامبول علی پاشای حکیم اوغلو صدر اعظم از صدارت عظمی برکنار شد. همچنین اسرای عثمانی خبر این شکست را به گنجه بردند و علی پاشا حاکم گنجه پس از هشت ماه و نیم مقاومت گنجه را تسلیم کرد. حاکم تفلیس نیز از علی پاشا پیروی کرد و تسلیم شد. پس از جنگ در (۱۸ جمادی الاول ۱۱۴۵ قمری / ۲۴ سپتامبر ۱۷۳۶ میلادی / ۳ مهر ۱۱۱۵ خورشیدی) معاهده استانبول بین ایران و عثمانی منعقد شد که بر اساس آن:

۱. قفقاز به ایران واگذار گردید.

۲. دولت عثمانی پذیرفت که زائران ایرانی به سفر حج بروند.

۳. دولت عثمانی، نادر شاه افشار را کاملاً به رسمیت شناخت.

تاجگذاری نادر

نادر تا پایان ۱۷۳۵، احساس می کرد که از طریق یک رشته پیروزی ها اعتبار کافی کسب کرده و وضعیت نظامی را به حد کافی تثبیت کرده که خود بر تخت جلوس کند. او در فوریه ۱۷۳۶، رهبران ایلی و کدخدایان روستاهای قلمروی صفوی را در اقامتگاه بزرگی در دشت مغان جمع کرد. او از مجمع درخواست کرد او یا یکی از صفویان را برای حکومت بر کشور برگزینند. گفته شده نادر وقتی شنید ملا باشی میرزا ابوالحسن گفته که «همه حامی سلسله صفوی هستند»، دستور داده این روحانی را دستگیر و روز بعد خفه کنند. پس از چنین روز جلسه، مجمع نادر را شاه

مشروع اعلام کرد. شاه تازه منصوب، برای به رسمیت شناسی تأیید حاضرین سخنرانی کرد. او اعلام کرد که پس از جلوس بر تخت شاهی، اتباعش رسوم مذهبی خاصی که شاه اسماعیل اول برجای گذاشته بود و ایران را دچار بی نظمی کرده بود، رها خواهند کرد مثل سب (لعن سه خلیفه اول ابوبکر، عمر و عثمان که سنی‌ها آنها را سه خلیفه برحق می‌دانند) و رفض (نفی حق آنان بر حکمرانی بر جامعه مسلمانان). نادر فرمان داد که شیعه اثنی عشری به افتخار امام ششم جعفر صادق که مرجع اصلی آن شناخته می‌شد، به عنوان مذهب جعفری شناخته شود. نادر درخواست کرد که این مذهب دقیقاً همچون مذاهب سنی چهارگانه اسلام سنی تلقی شود. همه حاضران در مغان لازم بود سندی مبنی بر توافق با نظرات نادر را امضا کنند. نادر درست پیش از تاجگذاری در (۲۴ شوال ۱۱۴۸ قمری / ۸ مارس ۱۷۳۶ میلادی / ۱۸ اسفند ۱۱۱۴ خورشیدی)، پنج شرط برای صلح با امپراطوری عثمانی مشخص کرد که در ده سال بعد آن بیشترشان را مطالبه کرد. شرط‌ها این‌ها بودند: ۱- به رسمیت شناسی مذهب جعفری به عنوان پنجمین مذهب اسلام سنی؛ ۲- تعیین رکنی برای یک امام جماعت جعفری در بارگاه کعبه مشابه مذاهب سنی؛ ۳- تعیین یک امیرالحاج ایرانی؛ ۴- مبادله سفرای دائمی بین نادر و سلطان عثمانی؛ و ۵- مبادله اسرا و ممنوعیت خرید یا فروش آنها. در عوض شاه قول داد رسوم شیعی برانگیزنده مخالفت سنی‌های عثمانی را منع کند. نادر سعی کرد مشروعیت ایرانی و مذهبی در ایران را در سطوح نمادین و ماهیتی باز تعریف کند. یکی از اولین اقدامات او به عنوان شاه مرسوم سازی یک کلاه چهار گوشه (تلویحاً به افتخار چهار خلیفه سنی برحق) که به کلاه نادری مشهور شد به عنوان جایگزین عمامه قزلباش که دوازده تکه سه گوش داشت (به نشانه دوازده امام شیعه). او اندکی پس از تاجگذاری سفیری به عثمانی فرستاد که حامل نامه‌هایی بود که در آن او مفهوم مذهب جعفری خود را توضیح داد و ریشه‌های مشترک ترکمنی خود با عثمانی‌ها را به عنوان مبنایی برای توسعه روابط نزدیک تر یادآوری کرد.

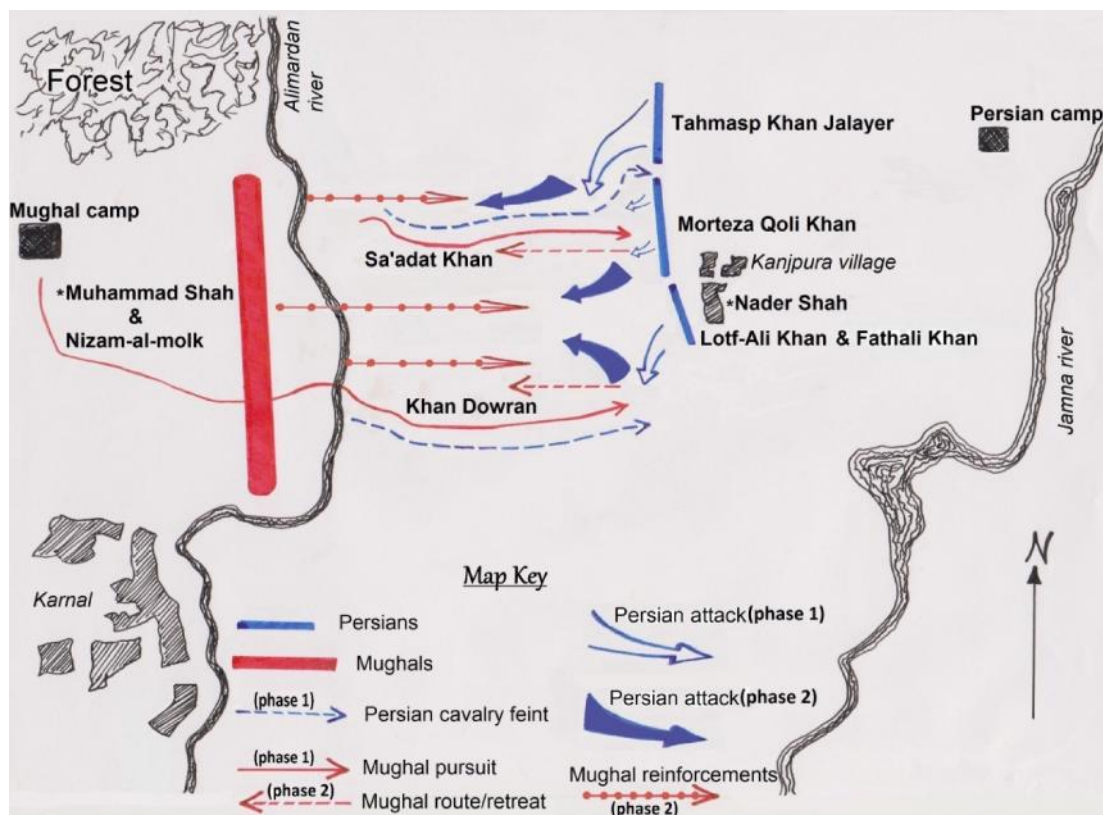
جنگ کرناال

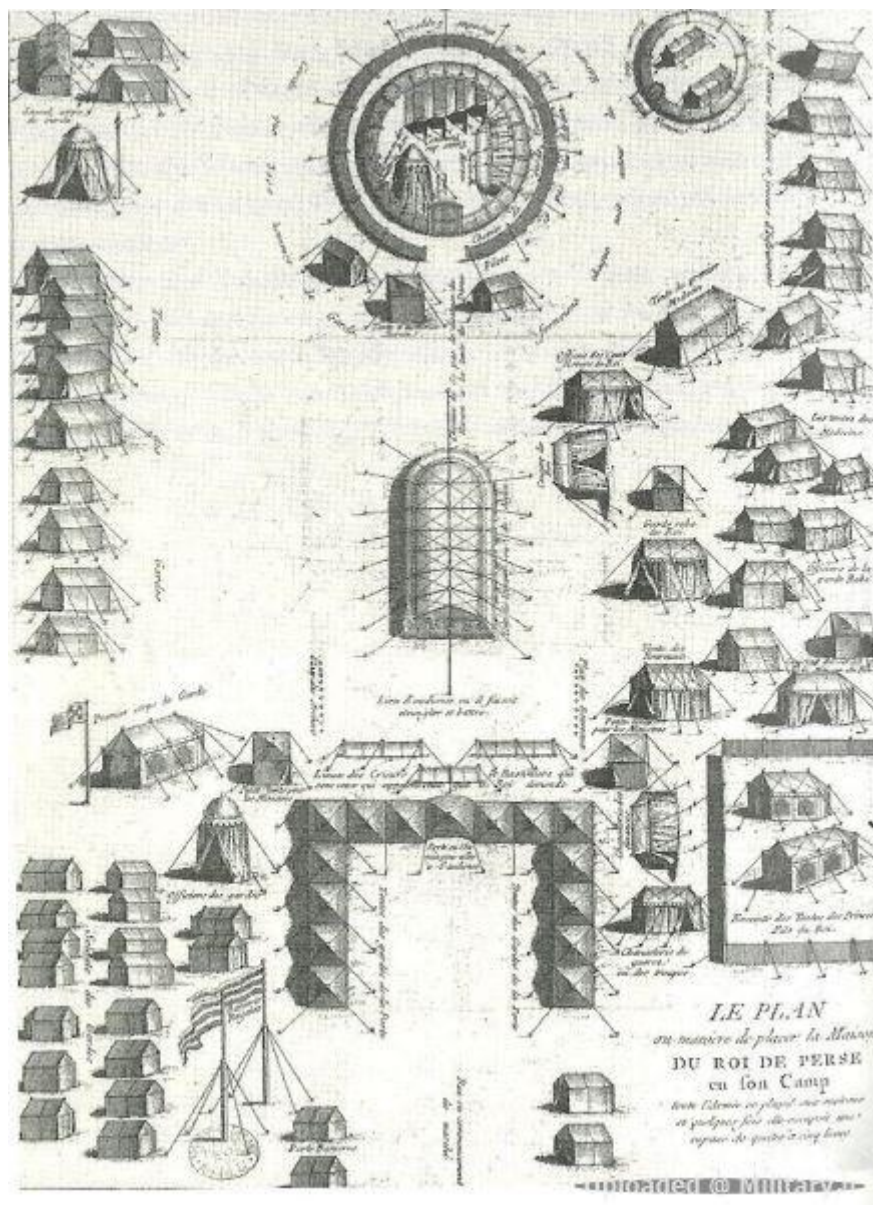
فرمانروای روسیه برای نادر شاه افشار پیام فرستاد در صورتی که پادشاه ایران بخواهد می تواند برای فتح هند کمک های بسیاری به ایران بنماید منوط بر این که به او کمک کند تا روسیه خاور اروپا را متصرف شود. این در حالی بود که فرمانروای روسیه می دانست ارتش ایران نیرومند ترین

ارتش آن روز جهان است اما از آنجایی که برایش فتح اروپای خاوری یک آرزو بود این پیشنهاد را برای فرمانروای ایران فرستاد، نادر برایش نامه ای نوشت که پس از سلام چنین بود:

«ما برای کشور گشایی به هند نخواهیم رفت . آنچه ما می خواهیم محاکمه ۸۰۰ خونخواریست که بیست سال به ایران ستم کرده اند، برای این کار نیازی به کمک شما نیست . در ضمن ما ایرانیان نیاز به خانه و کاشانه مردم دیگر کشورها نداریم».

پاسخ نادرشاه افشار گویای این حقیقت است که او برای آرمان های بزرگش چشم کمک از جایی جز مردم ایران را نداشت و بگفته ارد بزرگ متفکر برجسته کشورمان : مردان پیشاهنگ ، راه را با داشته های میهنی خویش باز می کنند و نه کمک اجنبی .خوی تجاوز گری روس ها در طول تاریخ همواره همانند دولت های انگلیس و فرانسه دیده می شود که این سه مورد در تمام دودمان های ایران باید مورد توجه قرار گیرد.





اردوگاه نظامی ارتش ایران در عصر نادرشاه غالباً حدود ۶ تا ۷ کیلومتر جای را اشغال مینمود. بقیه نفرات ارتش هم در اطراف اردوگاه خیمه می افراشتند. اصل نقشه متعلق به بازن فرانسوی طبیب نادر بود.

جنگ کرنال (۵ اسفند ۱۱۱۷ خورشیدی ، ۱۵ ذی القعدة ۱۱۵۱ قمری، ۲۴ فوریه ۱۷۳۹ میلادی) نام نبردی است که طی آن نادرشاه افشار هندوستان را فتح کرد. دلیل وقوع این جنگ، فرار افغان‌های یاغی به هندوستان، و عدم تسلیم ایشان توسط محمدشاه، پادشاه هند بوده‌است. پس از شکست اشرف افغان در نبرد دامغان و مورچه خورت اصفهان و فرار آنان به هرات و قندهار، نادرشاه به تعقیب افغانها پرداخت و پس از درگیری در قندهار، آنها را منهدم و شهر را تصرف کرد. بقایای افغانهای مهاجم به دهلی گریخته و به محمد شاه گورکانی پناه بردند. نادر با اعزام فرستادگانی به دربار هند خواستار استرداد فرماندهان و یاغیان افغان به دربار ایران شد. نادرشاه سه بار به هند اخطار نمود که افسران اشرف افغان (نزدیک به ۸۰۰ نفر) را به ایران تحویل دهد. پس از رسیدن فرستادگان نادر به دهلی و اعلام درخواست استرداد پناهندگان افغان به ایران محمد شاه با مشورت امیران و وزیرانش رأی به عدم استرداد پناهندگان داد و با فرستاده نادر به تندی برخورد نمود و سرانجام او را به قتل رساند و به این ترتیب زمینه و بهانه لازم را جهت لشکرکشی نادر به هندوستان فراهم نمود. مشاوران او هرگز تصور نمی‌کردند که سربازان نادر بتوانند افغانستان را کامل فتح کرده و قصد دهلی کنند و از طرفی با وجود لشکریان پرشمار هندی و ذخایر مالی فراوان اطمینان داشتند که نادر به فکر حمله به هند نخواهد بود. اما مقدر چنین بود که شاه ایران، با حدود ۱۰۰ هزار سرباز ورزیده یورش خود را به هند آغاز کند و پس از چند نبرد خونین دهلی را تصرف نماید. یکی از مهمترین فتوحات نادر پیروزی بر سپاهیان هندی بود. هندوستان در ۱۷۰۷ امپراتوری بزرگ و قدرتمندی بود که از نظر ثروت و جمعیت رقیبی در منطقه نداشت. در ۱۷۱۹ با روی کار آمدن محمدشاه (رقیب نادر) شمارش معکوس برای سقوط این امپراتوری آغاز شد. در پی عدم تحویل افغان‌ها سپاهیان ایران از رود سند گذشتند و در جنگ کرنال هندوستان را شکست داده و دهلی پایتخت آنها تصرف کردند. سپس ۸۰۰ متجاوز افغان را در بازار دهلی به دار زدند. در این جنگ بیش از سی هزار نفر کشته شدند. نادر با غنائم فراوان که از هند به چنگ آورده بود به ایران بازگشت و تاج پادشاهی هند را بر سر محمد شاه گذاشت. غنائمی که نادر شاه به ایران آورد ده برابر بیشترین درآمد سالانه دوران صفویه برآورد شده‌است. در میان این غنائم جواهراتی چون کوه نور و دریای نور و تخت طاووس شهرت دارند. نادر شهریار توانای ایران به رغم کمی سپاهیان در مقابل لشکریان فیل سوار هندی توانست با به کارگیری تاکتیک‌های نوین جنگی

لشکر انبوه هندوستان را در هم بکوبد. در نبرد کرنال نادرشاه توپخانه را در جلو سپاه قرار داده و تعدادی شتر مجهز به ظروف مملو از روغن مشتعل پشت توپخانه قرار داد. در طی شلیک توپها شترها رم کرده و با پیشروی به جلو، فیل‌های ارتش هند را وحشت زده می‌کنند. فیل‌های رمیده هم عقب‌نشینی می‌کنند و ارتش هند علاوه بر از دست دادن مقدار زیادی از قدرت نظامی با هجوم فیل‌ها پراکنده شد. سواران سنگین اسلحه ارتش نادر هم در این فرصت حمله کرده و ارتش هندوستان را در هم کوبیدند. بدینگونه نادر شاه بزرگ توانست با استفاده از تکنیک‌های کارآمد ارتش خود راه یک جنگ‌افزار رعب آور برای دشمن تبدیل کند.

پس از جنگ کرنال یک واقعه غافلگیرکننده رخ داد که در تاریخ به کشتار دهلی معروف شد که از این قرار می‌باشد:

در روز یازدهم ذی الحجه بین عده‌ای از اهالی شهر و چند تن سپاهی نادر نزاع درگرفت و بین مردم شهرت یافت که محمد شاه نادر را در مهمانی مسموم کرده. انتشار این خبر اهل دهلی را بشورش واداشت و جمعی از سپاهیان نادری در این شورش به قتل رسیدند. صبح روز بعد چون نادر فهمید که قریب ۷۰۰ کس از همراهان او به قتل رسانده و احدی از امرای هند هم در کار خواباندن انقلاب اقدامی ننموده حکم قتل‌عام دهلی را صادر کرد و لشکریان او از سه ساعت از روز گذشته تا چهار بعد از ظهر باین حرکت که در نتیجه آن قسمت مهمی از شهر سوخت و قریب به ۲۰،۰۰۰ تن کشته شدند مشغول بودند. عاقبت نادر به شفاعت محمد شاه و نظام الملک و قمر الدین خان به قطع کشتار امر داد و بقیه مردم را عفو نمود. محمد شاه حکم کرد که در تمام ممالک او بنام نادر سکه و خطبه را جاری سازند و امرا و اعیان هر کدام از جواهر و نقدینه پیشکشی قابلی تقدیم نادر نمایند. ایشان هم به میل یا عنف اطاعت کردند و از این ممر بالغ بر ۱۵ کروور نصیب نادر گردید. قیمت نفایسی را که نادر از هند بدست آورده از ۵۰۰،۰۰۰، ۸۷ لیره انگلیسی تا ۳۰،۰۰۰، ۳۰ لیره تخمین زده‌اند و از آن جمله بوده است تخت طاووس و قطعه الماس معروف کوه نور. نادر بتمام سران سپاه خود و امرای هند انعام‌های لایق داد و مالیات سه ساله ایران را بخشید (اگرچه این قسمت را بعدها بزور از مردم پس گرفت) و بدست خود تاج سلطنت را بر سر محمد شاه گذاشت محمد شاه هم ممالک طرف مغرب سند یعنی غزنین و کابل

و قسمتی از پنجاب را بنادر وا گذاشت و پادشاه ایران پس از پنجاه و هفت روز اقامت در دهلی در ۷ صفر ۱۱۵۲ به طرف سند حرکت نمود.

عهدنامه گردان

در واپسین روزهای امپراتوری صفوی، عثمانی‌ها قادر گشتند که برخی از مناطق غرب و شمال غرب ایران از جمله قفقاز را به تصرف خود درآورند. از طرف دیگر افغان‌ها نیز حملاتی را به سمت مناطق شرقی ایران از جمله خراسان ترتیب می‌دادند؛ بنابراین شاه صفوی، مجبور به انتصاب نادر شاه افشار به مقام فرماندهی کل قوا شد. ایرانیان تحت فرماندهی نادر شاه افشار توانستند بسیاری از مناطق اشغالی را از سلطه عثمانی درآورند. پس از آنکه نادر شاه توانست پیروزی‌های بسیاری کسب کند و بیگانگان را از خاک‌های ایران بیرون ببرد، تصمیم به انحلال سلسله صفوی و تاسیس یک امپراتوری دیگر با نام افشاریان گرفت. نادر پس از بدست آوردن مناطق پیشین ایران، تصمیم به حمله به مناطق شرقی عثمانی (شرق آناتولی و عراق) گرفت. او در پی این تصمیم به لشکرکشی به آن مناطق روی آورد و توانست پیروزی‌های بسیاری بدست آورد و معاهده استانبول (۱۷۳۶) را به عثمانی‌ها تحمیل کند. پس از مدتی از این عهدنامه، حکومت عثمانی در صدد پس‌گیری مناطق از دست داده در عهدنامه استانبول بود بنابراین حمله به مناطق مذکور را آغاز کرد. از طرفی نادر شاه (میان سال‌های ۱۷۴۶-۱۷۴۳) به مناطق مذکور حمله‌ای دوباره برد و همچنین پیشنهاد داد تا این دو مرکز اسلام (ایران به عنوان مرکز شیعه و عثمانی به عنوان مرکز سنی) با یکدیگر آشتی کنند. پس از آن او به عثمانی‌ها فشار آورد که مذهب شیعه را به عنوان مذهب شرعی از اسلام به رسمیت بشناسند. نتیجه این جنگ پیروزی ارتش ایران و امضای معاهده گردان (در نزدیکی قزوین) عهدنامه‌ای میان افشاریان ایران و امپراتوری عثمانی بود که در (۱۸ شعبان ۱۱۵۹ / ۴ سپتامبر ۱۷۴۶ میلادی / ۱۳ شهریور ۱۱۲۵ خورشیدی) منعقد شد و مفاد آن عبارت بودند از:

۱. خط مرزی میان دو کشور به همان خط مرزی تعیین شده در عهدنامه قصرشیرین (۱۶۳۹ میلادی) بازگشت (همان خط مرزی میان ایران و ترکیه امروزی و ایران و عراق امروزی).
۲. عثمانی حکومت افشاریان را به عنوان حاکم ایران به رسمیت شناخت.

۳. عثمانی پذیرفت که به زائران ایرانی اجازه دهد که به مکه بروند.

۴. تبادل کنسولگری برای هر دو کشور اجازه داده شد.

۵. هر دو کشور پذیرفتند تا اسیران جنگی خود را مبادله کنند.

۶. عثمانی مذهب شیعه را به عنوان مذهب شرعی اسلام پذیرفت.

مرگ نادرشاه

نادر برای تأمین هزینه جنگ‌های خود مجبور بود تا مالیات‌های گزافی از مردم بگیرد، به همین دلیل شورش‌هایی در جای‌جای کشور روی می‌داد. زمانی که نادر برای رفع یکی از این شورش‌ها به خراسان رفته بود، جمعی از سردارانش به رهبری علی قلی خان شبانه به چادر وی حمله کردند و او را به قتل رساندند. به گفته لارنس لاکهارت مورخ انگلیسی ماجرا از این قرار بوده:

«نادر در ماه‌های پایانی عمر در اوج خشونت حکومت می‌کرد و به دلایلی چند به تمامی سردارانش سوءظن داشت. نادر شبی رئیس آنها را احضار کرد و چنین گفت: من از نگهبانان خود راضی نیستم و از وفا و دلیری شما آگاهم. حکم می‌کنم فردا صبح همه آنان را توقیف و زنجیر کنید و اگر کسی مقاومت کند ابقا نکنید. حیات من در خطر است و برای حفظ جان فقط به شما اعتماد دارم. نوکری گرجی این موضوع را به اطلاع سرداران نادر رساند و ایشان مصمم شدند تا دیر نشده، نادر را از میان بردارند. تا پاسی از شب رفت، مواضعین به خیمه چوکی، دختر محمدحسن خان قاجار، که نادر آن شب را در سراپرده او بود، رو آوردند. ترس به آنان چنان غلبه کرد که اکثرشان جرات ورود به خیمه را نکردند. فقط محمد خان قاجار، صالح خان و یک شخص متهور دیگر وارد شدند و چوکی تا متوجه آنها شد نادر را بیدار کرد. نادر خشمناک از جای برخاست و شمشیر کشید. پایش در ریسمان چادر گیر کرد و درافتاد. تا خواست برخیزد، صالح خان ضربتی وارد آورد و یک دست او را قطع کرد. سپس محمد خان قاجار سر نادر شاه را از تن جدا ساخت. (بامداد یکشنبه ۱۱ جمادی‌الثانی ۱۱۶۰ قمری برابر با ۲۸ خرداد ۱۱۲۶ خورشیدی و ۲۰ ژوئن ۱۷۴۷ میلادی)»

این گفته «لاکهارت» کم و بیش به همین صورت از قول جیمز فریزر انگلیسی که شخصاً نادرشاه را می‌شناخته و ماه‌ها همراه او بوده و «بازن» پزشک فرانسوی نادرشاه آورده شده‌است. پس از مرگ نادر شاه، بسیاری از فرزندان و خاندان وی توسط برادرزاده نادر، عادل‌شاه کشته شدند. علی قلی خان به حدی کینه قطع نسل نادر را به دل بسته بود که زنان نادر را که آبستن بودند هم کشت و از تمام اینان فقط فرزندش شاهرخ را زنده نگهداشت، چون وی از طرف مادر از صفویان بود و گفته‌اند از ابقای او منظورش این بود که شاید روزی مردم ایران خواستند که پادشاهی از نژاد صفوی داشته باشند.

جانشینان نادرشاه

۱) علیقلی خان ملقب به عادل‌شاه پسر ابراهیم خان ظهیرالدوله و برادرزاده نادرشاه بود که در بسیاری از لشکرکشی‌های نادر حضور داشت. شجاعت و جنگجویی وی باعث شد تا همواره مورد توجه نادر باشد. در آشوب‌های اواخر دوران پرقتل و غارت نادر او از طرف وی مامور سرکوب شورشیان سیستان شد و از آنجاییکه نادر در اواخر عمر نسبت به همه اطرافیان سوظن پیدا کرده بود، تهماسب قلی خان جلایر را به همراهی علیقلی خان به سیستان گماشت اما در مسیر راه سیستان علیقلی خان یاغی شد و علیه نادر شورید. چندی از طغیان او نگذشته بود که نادر به دست عده‌ای از درباریان به قتل رسید. پس از رسیدن خبر قتل نادر به عادل‌شاه، او ابتدا اریکه قدرت نادر یعنی کلات و خزاین عظیم آن را تسخیر کرد. سپس تمام فرزندان نادر از جمله ولیعهد وی رضاقلی میرزا را به قتل رساند و تنها کسی که از این جریان جان سالم به در برد شاهرخ میرزا، بزرگترین فرزند رضاقلی میرزا بود. پس از آن عادل‌شاه در بیست و هفتم جمادی الثانی ۱۱۶۰ هجری در مشهد بر تخت سلطنت نشست و لقب علی‌شاه یا عادل‌شاه را عنوان خود ساخت و برای جلب رضایت مردم دست به بذل و بخشش‌های بی‌اندازه از خزاین نادر زد. دوران حکومت یازده‌ماهه عادل‌شاه با دو واقعه مهم روبروست، یکی طغیان محمدحسن خان قاجار و دیگری قیام برادر کوچکتر عادل‌شاه، ابراهیم خان که توسط عادل‌شاه حکمرانی نواحی مرکزی، جنوبی و غربی ایران به او سپرده شده بود. عادل‌شاه که در سرکوب شورش برادرش ناتوان گردید با تعدادی از همراهان خود به تهران فرار کرد اما طرفداران ابراهیم خان وی را در تهران دستگیر کردند و به برادرش

تحويل دادند و ابراهيم خان نيز مانند سياست نادر، عادل شاه را كور كرد و خود بر تخت شاهي نشست.

۲) ابراهيم شاه همراه نادر در نبرد با ترکان حضور داشت و در جريان شورش های اواخر عهد نادر نقش مهمی در سرکوبی آن ها داشت، از جمله توانست شورش سام میرزا در اردبیل را سرکوب کند. در زمان پادشاهی کوتاه مدت عادل شاه از سوی برادر، حاکم نواحی مرکزی، جنوبی و غربی بود. مبارزه پنج ماه عادل شاه با محمدحسن خان قاجار به ابراهيم شاه فرصت داد تمام تدارکات خود را برای شورش علیه برادر فراهم کند. ابراهيم شاه توانست طی یک شورش علیه عادل شاه او را منهدم کند و خود قدرت را به دست گیرد. شیوه حرکت سیاسی ابراهيم شاه به این صورت بود که تحت این شعارها که عادل شاه فردی بی لیاقت است و از راه و رسم مملکتداری آگاهی ندارد بر بی رغبتی سران خراسان برای سرکوب وی بیافزاید و از طرف دیگر اصلاخان پسر عمه نادر که بر آذربایجان فرمان می راند با سی هزار ارتش برای حمایت ابراهيم شاه به اردوی وی پیوست و به این ترتیب این گروه هماهنگ توانستند شکست سختی بر عادل شاه وارد آوردند. نگرانی عمده ابراهيم شاه در این زمان شاهرخ میرزا در خراسان بود چون بزرگان خراسان در حمایت از شاهرخ میرزا درمقابل ابراهيم شاه برآمدند؛ بنابراین او از رسیدن به تخت شاهي در مشهد ناامید شد و در سال ۱۱۶۱ در تبریز به تخت شاهي نشست. از تبریز ابراهيم شاه لشکری برای منهدم کردن شاهرخ به سوی خراسان گسیل کرد اما در میانه های راه لشکران ابراهيم شاه که از جنگ و خونریزی خسته شده بودند او را رها کردند و ابراهيم شاه در نهایت به اسارت نیروهای شاهرخ میرزا درآمد و توسط شاهرخ همانند برادرش کور شد.

۳) شاهرخ شاه یا شاهرخ میرزا چهارمین و آخرین شاه افشاریان بود. چون نسب متمایزی داشت و از طرف مادر نواده سلطان حسین صفوی بود، نادر او را از کودکی محترم می شمرد. اگر چه پس از عادل شاه، ابراهيم شاه خواستار جانشینی وی در خراسان بود اما بزرگان مشهد شاهرخ را به سال ۱۱۶۱ به تخت پادشاهی نشانند. چون شاهرخ شاهي بود کم سن و بی تجربه، بازیچه ای شد در دست بزرگان خراسان. اندکی از جلوس شاهرخ در مشهد نگذشته بود که میر سید محمد مقبولی آستان قدس که از زمان نادر عهده دار این سمت بود مدعی سلطنت شد و با نام سلیمان ثانی بر

تخت نشست اما پس از چهل روز علمای مشهد وی را از تخت شاهی خلع کردند و مجدداً شاهرخ را به جلوس نشانند. از آنجا که شاهرخ توسط امرای ایرانی نابینا شده بود و توانایی اداره کشور را نداشت. فریدون خان گرجی را به نیابت سلطنت خود معین کرد. فریدون خان تا وقتی که پسران شاهرخ، نصرالله میرزا و نادر میرزا رسیدند در آن شغل برقرار بود. نادر میرزا آخرین بازمانده سلسله افشاریه بود که توسط فتحعلی خان قاجار کشته شد.

«زندیان»

طایفه زند از طوایف گر هستند که پیش از ظهور کریم خان چندان اسم و رسمی نداشته‌اند. ایل زند که اصلاً در یکی از مضافات ملایر اقامت داشتند در ایام تسلط عثمانی‌ها بر مغرب ایران در عهد افغانه گاهی بر ترکان می‌تاختند و زمانی بر افغانان. نادر پس از بیرون کردن این دو طایفه از ایران زندیه را سرکوبی نمود و جمع کثیری از ایشان را به خاک دره گز خراسان کوچ داد و آنان را در مقابل مساکن ترکمنان حوالی ابیورد نشاند. در زمان عادل شاه، زندیه به خیال مراجعت اوطان اصلی اختیار خود را به دست یکی از سپاهیان قدیم نادری که کریم توشمال نام داشت سپردند. کریم به یاری برادر خود صادق، زندیه را با وجود تعرضات اردوی علی شاه به خاک ملایر برگرداند و از این ایام ریاست ایل زند به عهده کریم خان نهاده شد. زمانی که ابراهیم شاه بر برادر خود عادل شاه عاصی شده بود، کریم خان به دعوت او مأمور سرکوبی بعضی از ایلات یاغی عراق شد و در ازاء این خدمت از ابراهیم شاه تحف و هدایایی یافت و پیش از پیش مشهور گردید.

پس از کش و قوس های فراوان سه خان لر (ابوالفتح خان بختیاری، علیمردان خان بختیاری و کریم خان زند) در سال ۱۱۶۳ در باب سلطنت ایران به مشورت پرداختند و تصمیم ایشان عاقبت بر آن قرار گرفت که یکی از دخترزادگان شاه سلطان حسین را به نام اسماعیل سوم به پادشاهی بردارند و علی مردان خان نایب السلطنه و کریم خان سردار سپاه و ابوالفتح خان والی اصفهان باشد. این سه مرد سوگند یاد کردند که باهم سلطنت شاه اسماعیل سوم را حفظ نمایند و هرکس پیمان شکست، دو تن دیگر به دفع او قیام نمایند. کسی که از این عهد و پیمان سر پیچید، علی مردان خان بود چه او که از حسن توجه مردم به کریم خان در غیرت بود و اختیار تمام کارها را در دست خود می‌خواست و در غیاب کریم خان ابوالفتح خان را کشت و به آزار عیسویان جلغا پرداخت. کریم خان که در این تاریخ به دفع سرکشی به کردستان رفته بود، به اصفهان آمد و آن جا را گرفت و علی مردان خان به بختیاری پناه برد. کریم خان پس از مغلوب نمودن علی مردان خان قدم در راه دفع بزرگ سلطنت ایران یعنی محمد حسن خان قاجار گذاشت و در مرحله اولگیلان را از تصرف او بیرون آورد و از آن جا به محاصره قلعه استرآباد شتافت و به

دستیاری شیخ علی خان زند به این کار مشغول گردید. در این حمله شیخ علی خان تاب مقاومت نیاورده، گریخت و چون کریم خان هم شنید که شاه اسماعیل سوم به محمد حسن خان قاجار پناه جسته از عهده فتح استرآباد برنیامد و منهزم به تهران بازگشت و اطلاع یافت که علی مردان خان هم با آزادخان افغان بر ضد او طرح اتحاد ریخته و زحمت دیگری نیز جهت او از این رهگذر ایجاد شده است. کریم خان به سرعت به کرمانشاه رفت و علی مردان خان را که در آنجا بود شکستی فاحش داد و آزادخان از در امان خواهی درآمد، کریم خان مسئول او را اجابت ننمود و به جنگ او شتافت، لیکن مغلوب و به فارس فراری شد و آزادخان مادر کریم خان و شیخ علی خان را به اسیری گرفت و به اصفهان آورد و در قمشه بار دیگر کریم خان را شکست داد و خان زند به لرستان منهزم گردید، ولی طولی نکشید که پس از تهیه یاران تازه از آن جا عازم فارس گردید و در همین ایام بود که علی مردان خان هم به دست یکی از یاران خود به قتل رسید. آزادخان افغان برای دفع کریم خان از اصفهان رهسپار فارس گردید و کُتل کمارج در سر راه بوشهر با او روبرو شد. کریم خان در این محل آزادخان را به سختی مغلوب نمود، و آزادخان شکسته به تاریخ ۱۱۶۶ خود را به اصفهان رساند و چون دانست که محمد حسن خان قاجار هم از جانب شمال عازم اصفهان است، چاره را در ترک آن شهر دید و به آذربایجان رفت. کریم خان پس از حصول این فتح، لار و گرمسیرات فارس را هم مطیع ساخت و پس از آن که از خبر حرکت محمد حسن خان اطلاع یافت، شیخ علی خان زند را به جلوگیری او به سمت اصفهان فرستاد و خود به ترتیب امور فارس مشغول گردید. شیخ علی خان از محمد حسن خان شکست خورد و کریم خان خود ناگزیری به آمدن به اصفهان شد، ولی این بار هم به دست خان قاجار مغلوب گردید و به ترک اصفهان و فرار به فارس مجبور گشت. محمد حسن خان پس از فتح اصفهان عازم تسخیر فارس و تعقیب کریم خان بود، ولی چون شنید که آزادخان از آذربایجان به قصد او حرکت کرده، به گیلان عقب کشید و در این محل و در آذربایجان چندبار بر لشکریان آزادخان تاخت و او را مستأصل و پناه جستن به کریم خان مجبور ساخت و آزادخان از این زمان به بعد دیگر از اهمیت و اعتبار افتاد. در عقب‌نشینی محمد حسن خان، شیخ علی خان زند اصفهان را متصرف شد، اما محمد حسن خان بعد از مقهور ساختن آذربایجان بار دیگر زندیه را از آنجا راند و خود بر آن جا استیلا یافت.

شکست محمد حسن خان قاجار

چون علی مردان خان و آزادخان از میان رفتند، تاج و تخت ایران دو مدعی معتبر دیگر بیشتر نداشت، یکی محمد حسن خان قاجار که بر سواحل خزر و شمال ایران تا اصفهان مستولی بود و دیگری خان زند که بر فارس و قسمتی از ایران غربی حکم داشت. در سال ۱۱۷۱ محمد حسن خان برای از میان بردن رقیب به شیراز لشکر کشید و آن جا را در محاصره گرفت. کریم خان بر اثر مساعدت مردم و شجاعت‌های شیخ علی خان زند اردوی قاجار را بالاخره از پا درآورد و محمد حسن خان مغلوب و به اصفهان برگشت و چون به علت بدرفتاری کسان او به مردم این شهر، اقامت در آنجا را نیز مشکل دید به مازندران رفت و کریم خان با فیروزی تمام به اصفهان وارد گردید و چون می‌خواست کار محمد حسن خان را یکسره کند، فارس را به برادر خود صادق خان زند سپرد و از اصفهان به تهران آمد و از آنجا شیخ علی خان را روانه مازندران کرد. شیخ علی خان در ورود به مازندران با طایفه دیگر قاجاریه که نسبت به ایل تابع محمد حسن خان کینه دیرینه داشتند، دست یکی کرد و از ایشان حسن خان دولو را که سابقاً از جانب محمد حسن خان حاکم اصفهان بود به خدمت خود آورد و به یاری ایشان در نزدیکی اشرف با محمد حسن خان روبرو شد، ولی از این جنگ نتیجه‌ای بدست نیامد و شیخ علی خان از آنجا به فتح استرآباد، محمد حسن خان به عجله خود را به آن شهر رساند، اما در این محل شکست خورد و به مازندران گریخت و در این دیار موقعی که می‌خواست از پلی بگذرد اسبش در غلتید و از قاجاریه مخالف که در عقب او بود، حسن خان دولو بر او حمله برد و سر او را جدا کرده پیش شیخ علی خان فرستاد و شیخ علی خان هم آن را به تهران نزد کریم خان فرستاد. پس از قتل محمد حسن خان قاجار، کسان طایفه و پس مهتر او آغا محمدخان از ترس دشمنان خانوادگی به صحرای یموت نزد ترکمنان پناه جستند، ولی پس از چهار سال به پناه کریم خان آمدند و خان زند همه را در کنف حمایت خود گرفت.

شکست فتحعلی خان افشار (آخرین مدعی تاج و تخت)

بعد از قتل محمد حسن خان قاجار کریم خان که در سال ۱۱۶۳ ظهور کرده بود تقریباً بر تمام ایران به استثنای خراسان حکومت یافت و تا سال مرگ خود پیوسته این حال برقرار بود. کریم خان به پاس حق نعمت هیچ وقت متعرض خراسان که در دست شاهرخ میرزا نایینا بود نشد و شاهرخ تا آخر حیات با اسمی از سلطنت آن جا حکمرانی می‌کرد (اما بعضی از تاریخ نگاران بر این باورند که کریم خان اولین کاری را که انجام داد، جدا کردن بخش شمال شرق ایران (خراسان) و اعطای آن به طایفه افشار یعنی شاهرخ افشار بود، تا ادعای تاج و تخت نکنند).

بعد از محمد حسن خان قاجار کسی که به مخالفت با کریم خان برخاست فتحعلی خان افشار از سرداران نادرشاه بود که بر آذربایجان مسلط و ارومیه مرکز حکمرانی خویش بود. کریم خان شیخ علی خان به دفع او به ارومیه رفتند. شیخ علی خان از معرکه گریخت، ولی کریم خان مقاومت به خرج داد و فتح علی خان پس از عذرخواهی عفو شد و کمی بعد در نتیجه سو رفتاری بدست یکی از کسان خان به قتل رسید و در همین اوقات بود که کریم خان درست معلوم نیست به چه علتی شیخ علی خان زند را کور کرد و ظاهراً این سردار که به فتوحات خود مغرور شده بود، در توطئه‌ای که برای قتل کریم خان در حسن محاصره ارومیه شد دخالتی داشته است.

حمله به گرجی‌های فریدون شهر

جان پری تاریخدان انگلیسی چنین می‌نویسد: با این وجود کریم خان آشکار ساخت که آرزومند تسلط بر سرزمین کوهستانی بختیاری است. پس از پیروزی بلافاصله خراجی از تمام افراد مقیم و همسایه بختیاری طلب کرد. گرجی‌های ساکن روستای «آخره» (فریدون‌شهر قدیم) از دادن خراج خودداری کردند و به اتفاق مردمان روستاهای گرجی نشین مجاورشان به مقاومت مسلحانه پرداختند. کریم خان نیز با قوای نظامی اش به آنان حمله کرد. بسیاری از دهقانان کشته و اسیر گردیدند و رهبران گرجی‌ها تیرباران شدند و خان زند با تعداد زیادی اسیر آنجا را ترک کرد. کریم خان بعد از آن عازم اصفهان شد و در آنجا خود را وکیل الدوله نامید. داستان این واقعه نسل به نسل منتقل شده، شاخ و برگ فراوانی یافته و همانند اسطوره شده است.

نبردها و اوضاع سواحل و جزایر خلیج فارس

کریم خان با وجود نزدیکی پایتخت او به خلیج فارس به علت اشتغال به زد و خورد با مدعیان و خالی بودن از حس کشورگشایی و لشکرکشی چندان اعتنائی نسبت به جزایر و سواحل خلیج فارس نشان نداد جز یکی دو اقدام برای جلوگیری از تعدیات دزدان دریایی. تجارت دریایی خلیج فارس در این اوقات در دست انگلیسی‌ها و هلندی‌ها می‌گشت و فرانسوی‌ها هم در این ایام با انگلیسی‌ها در حال جنگ بودند، در خلیج نیز مزاحم دشمنان خود می‌شدند چنان‌که در محرم ۱۱۷۳ با چهار کشتی بندری به بندرعباس آمدند و دارالتجاره انگلیسی‌ها را گلوله ریز کردند و پس از سوختن عمارت و غارت اشیاء پس از یازده روز از آنجا رفتند. چهار سال بعد از این واقعه انگلیسی‌ها مرکز تجارت خود را از بندرعباس به بصره منتقل ساختند و این عمل بعد از آن که هلندی‌ها هم دارالتجاره خود را از خاک ایران به خاک عثمانی انتقال داده بودند، صدمه بزرگی بود به تجارت خارجی ایران. کریم خان برای تلافی این حال انگلیسی‌ها را در سال ۱۱۷۷ به بوشهر برگرداند و به موجب فرمانی نمایندگان کمپانی هند شرقی انگلیس را به افتتاح دارالتجاره‌ای در این بندر واداشت و حق انحصار تجارت بوشهر را به ایشان واگذاشت. انگلیسی‌ها به این فرمان پشت گرم شده تجارت خانه خود را در بوشهر مفتوح ساختند و تا ۱۱۸۳ در آن جا بودند، لیکن در این تاریخ باز به علت نا امنی داخلی و تعدیات شیوخ اطراف به بصره رفتند.

در سال ۱۱۶۷ رئیس تجارت خانه هلندی در بصره بارون کینپ هاوزن (kniphausen) جزیره خارگ را به تصرف خود درآورد و آن جا را مرکز صید و تجارت مروارید قرار داده و قلعه‌ای نظامی در آن جزیره ساخت. **شیخ بندر ریگ** یعنی میر مهنا از اعراب رعیت ایران با این که چندبار بر کریم خان عاصی شده و خان زند به حرمت دامادش که در سلک خدمتگزاران زندیه کی زیست تر سر خون او درگذشته بود، در این ایام بر صادق خان والی فارس و برادر کریم خان شورید. صادق خان جمعی را به دستگیری میر مهنای بندر ریگی فرستاد و میر مهنا به جزیره خارگو گریخت و از آن جا که این جزیره آب شیرین نداشت بهخارک حمله برد و در سال ۱۱۷۹ پس از کشتن یا اسیر گرفتن سپاهیان هلندی آن جا را تحت استیلای خود درآورد و این تاریخ زمان ختم دوره تسلط هلندی‌ها در خلیج فارس و سواحل و جزایر آن است. بعد از این فتح، میر مهنا سخت مغرور و متعدي شد و به راهزنی و دزدی دریایی پرداخت. کریم خان، زکی خان برادر

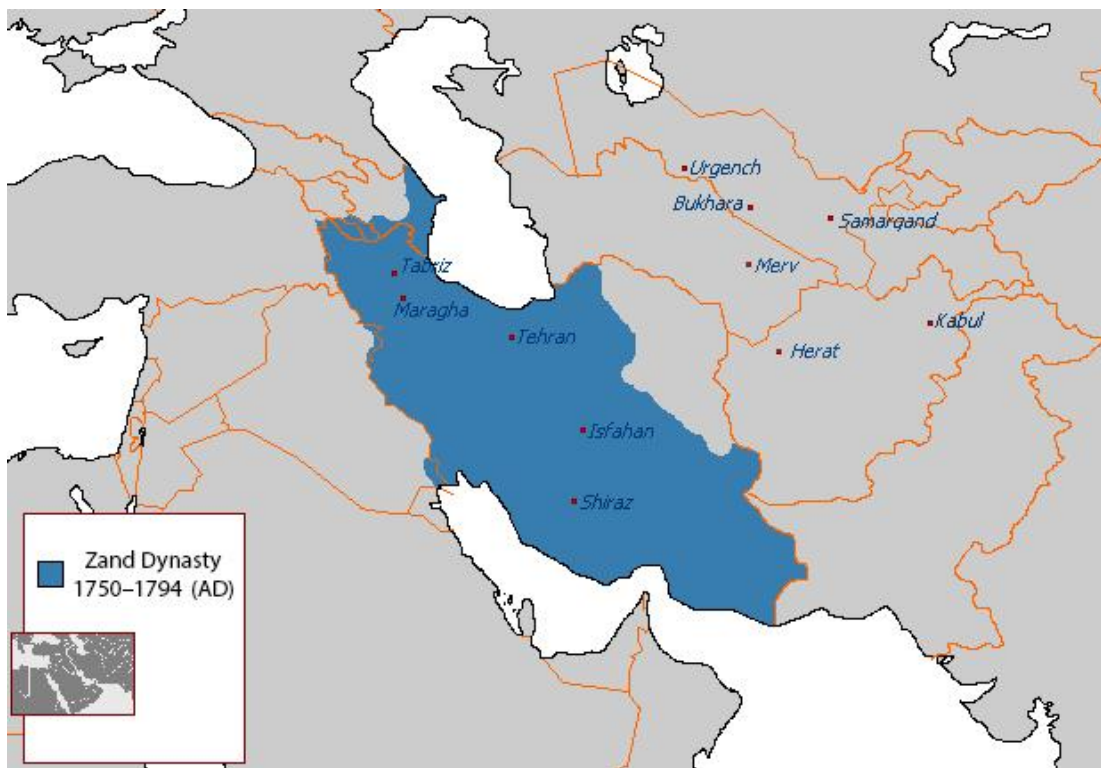
مادری خود را به دفع میر مهنا فرستاد. میر مهنا از جلوی زکی خان به بصره گریخت و در آن جا به قتل رسید و جزیره خارک و خرگو ضمیمه قلمرو کریم خان شد.

در سال ۱۱۸۰ کریم خان تصمیم گرفت که به عمان و مسقط لشکرکشی کند و به این خیال زکی خان را به بندرعباس فرستاد و والی هرمز را هم به یاری برادر واداشت. زکی خان از بندرعباس به هرمز رفت و در آن جا درصدد تعرض ناموسی نسبت به والی هرمز برآمد، والی مزبور هم زکی خان را در زندان انداخت و موضوع را به کریم خان اطلاع داد و به همین علت لشکرکشی به عمان صورت نگرفت.

فتح بصره

پس از انتقال مرکز تجاری انگلیسی‌ها بار دوم به بصره، کریم خان مصمم شد که آن جا را مسخر سازد تا هم زهر چشمی از انگلیسی‌ها بگیرد و هم بصره را از رونق و اعتبار تجاری بیندازد و برای این کار سوءرفتار عثمانی‌ها را نسبت به زوار ایرانی و بعضی امور جزئی دیگر را برای مداخله در خاک عثمانی بهانه قرار داد. ابتدای کشمکش بین زندیه و عثمانی در اواخر عهد کریم خان بر سر حمایتی بود که خان زند از ولادت کردستان عثمانی می‌کرد و چونعمروپاشا والی بغداد پاشای تحت الحمایه ایران از کردستان معزول ساخت، کریم خان، علی مرادخان زند خواهرزاده خویش را به کردستان فرستاد. ابتدا فتح با زندیه بود، اما جون علی مرادخان در حین جنگ در حال مستی به دست ترکان افتاد، لشکریان بی سردارش منهزم شدند. عمروپاشا از ترس کریم خان، علی مرادخان را روانه ایران کرد. کریم خان می‌خواست او را بکشد، لیکن بالاخره به شفاعت صادق خان او را بخشود. برای تلافی این شکست، کریم خان سردار دیگری از زندیه را به کردستان روانه نمود و او عثمانیان را در این حدود مغلوب نمود و ضمناً از اولیای دولت عثمانی فرستادن سر عمروپاشا والی بغداد را خواست و قبل از آن که جواب این درخواست برسد در اواخر سال ۱۱۸۸ برادر خودصادق خان را با ۳۰۰۰۰ سپاهی به تنبیه سلیمان آقا حکمران بصره که با شیخ عمان بر ضد ایران معاونت می‌نمود فرستاد و در این سفرناصرخان آل مذکور حکمران بوشهر و بحرین نیز از دریا با صادق خان یاری می‌کرد. اردوی زندیه از خشکی و دریا در ماه صفر ۱۱۸۹ بصره را در محاصره گرفتند. انگلیسی‌ها که می دانستند غرض عمده

کریم خان از لشکرکشی به بصره دشمنی با ایشان است، دو کشتی جنگی خود را در اختیار سلیمان آقا گذاشتند و بعضی از اعراب خوزستان هم جانب عثمانی ها را گرفتند و دشمنان از راه خشکی و دریا کوشیدند که نگذارند قوای صادق خان و ناصرخان به یکدیگر اتصال و ارتباط حاصل کنند، لیکن این اقدامات نتیجه ای نداد و لشکریان صادق خان پس از فتح مهمی از شطّ العرب گذشتند و بصره را در محاصره درآوردند. محاصره بصره سیزده ماه طول کشید و در این مدت کار بر سلیمان آقا و عمرپاشا و دولت عثمانی سخت شد و به باب عالی با فرستادن پاشایان دیاربکر و وان و موصل و دعوت شیخ عمان، هرچه کوشیدند که بصره را از راه خشکی یا دریا از محاصره نجات دهد توفیق نیافت. عاقبت سلطان عثمانی سر عمرپاشا را چنان که کریم خان خواسته بود به شیراز پیش خان زند فرستاد و تقاضای صلح کرد. کریم خان فرستاده سلطان را در شیراز سرگرم کرد تا شاید در این فاصله صادق خان بصره را مفتوح سازد. چنان که بالاخره هم سلیمان آقا در سال ۱۱۹۰ تسلیم شد و بصره به دست صادق خان و ناصر خان آل مذکور مفتوح گردید. صادق خان پس از چهار ماه اقامت در بصره، علی محمدخان زند را در آن جا گذاشت و خود با سلیمان آقا به شیراز به خدمت برادر آمد. در غیاب صادق خان قسمتی از اعراب خوزستان بر علی محمد خان حکمران بصره شوریدند و به وسیله ی انداختن آب در میان سپاه زندیه جمعی از ایشان را تلف کردند و حکمران زند نیز به دست غلام خود به قتل رسید. کریم خان بار دیگر صادق خان را در سال ۱۱۹۲ به تنبیه اعراب سرکش و ضبط بصره روانه نمود. صادق خان یاغیان را سرکوب کرده و به بصره آمد و تا ماه صفر ۱۱۹۳ در آن جا بود. در این تاریخ خبر فوت کریم خان به او رسید به شیراز حرکت نمود و چون بصره خالی ماند، ترکان عثمانی به سهولت آن جا را بار دیگر به تصرف خود درآوردند.



سیاست داخلی

کریم‌خان هوشمند و باتدبیر بود و به آرامش و رفاه مردم اهمیت می‌داد و به دانشمندان ارج می‌گذاشت. وی کارخانه‌های چینی‌سازی و شیشه‌گری در ایران احداث کرد. صنایع و بازرگانی در دوره وی رونق فراوان یافت. با این وجود غربیان وی را «پادشاهی بزرگ» نمی‌دانستند چرا که در دوره زمامداری او به‌بیگانگان امتیازی داده نشد؛ البته او خود نیز چنین ادعایی نداشت و خود را وکیل‌الرعا یا می‌خواند. کریم‌خان با توجه به پیشه‌اش که سرپرستی ایل بود از نزدیک با مشکلات مردم آشنا بود و سپس سپاهی‌گری آن هم در ارتش نادری، که درگیر جنگ‌های پیاپی بود به او نشان داد که بار جنگ‌های پیاپی به دوش خراج مردم است؛ پس، بیشتر آرامش و درگیر نکردن کشور در درگیری‌ها را می‌پسندید تا مبادا آشوب و یا جنگی به کشور و مردم آسیب برساند.

سرانجام کریم خان در اواخر عمر به مرض سل مبتلی گردید و چون سن او در این تاریخ قریب به هشتاد بود روز به روز ضعف و انکسار بر مزاج او یافت. واقعه ی قتل علی محمدخان و شورش اعراب و بعضی انقلابات دیگر که در پاره ای از ولایات بر اثر انتشار خبر دروغی مرگ او بروز کرده بود، کریم خان را روز به روز نحیف تر و افسرده تر می کرد تا آن روز که در سیزده صفر ۱۱۹۳ قمری قولنجی سخت بر او دست داد و خان زند از همین مرض در تاریخ مذکور در شیراز فوت نمود. مدت کَرّ و فرّ و حکومت کریم خان مجموعاً بالغ بر ۳۰ سال و ۸ ماه بود.

جانشینان کریم خان زند

- ابوالفتح خان زند (بار نخست، ۱۱۹۳ هـ ق): فرزند ارشد کریم خان که در آغاز توسط زکی خان زند (برادر مادری کریم خان) به فرمانروایی برگزیده شد، سپس زکی خان برادر کوچکتر ابوالفتح خان یعنی محمدعلی خان را شریک او در فرمانروایی کرد. با ظنین شدن زکی خان به او از فرمانروایی کنار گذاشته شد. در این دوره کوتاه قدرت اصلی در دست زکی خان بود.

- محمدعلی خان زند (۱۱۹۳ هـ ق): برادر کوچکتر ابوالفتح خان، که نخست شریک فرمانروایی ابوالفتح خان شد و سپس با برکناری برادر، یگانه فرمانروای زند گردید. در این دوره کوتاه قدرت اصلی در دست زکی خان بود.

- ابوالفتح خان زند (بار دوم، ۲۸ جمادی الاول ۱۱۹۳ - یکشنبه ۹ شعبان ۱۱۹۳ هـ ق): با کشته شدن زکی خان بار دیگر به فرمانروایی رسید ولی پس از مدت کوتاهی توسط صادق خان زند (برادر تنی کریم خان) برکنار شد.

- صادق خان زند (یکشنبه ۹ شعبان ۱۱۹۳-۱۸ ربیع الاول ۱۱۹۵ هـ ق): پس از محاصرهٔ نافرجام شیراز، به کرمان رفت و آن جا را تصرف کرد. با ترور زکی خان خود را به شیراز رساند و مدت کوتاهی فرمانروایی ابوالفتح خان را پذیرفت ولی اندکی بعد او را برکنار کرد و خود قدرت را به دست گرفت. سرانجام از علیمрад خان زند شکست خورد و به قتل رسید و به روایتی خودکشی کرد.

- علیمراد خان زند (ربیع الاول ۱۱۹۵ - ربیع الاول ۱۱۹۹ ه ق): وی خواهرزاده زکی خان بود. او در آغاز بر اصفهان فرمان می‌راند و توانست بسیاری از رقیبان را کنار بزند و بر پایتخت زندیان یعنی شیراز دست یابد. او اصفهان را پایتخت کرد و صیدمراد خان زند را والی شیراز نمود. او یگانه جانشین کریم خان بود که به مرگ طبیعی از قدرت کنار رفت. آقامحمد خان قاجار توان فرماندهی او را می‌ستود. با این حال او به روسیه پیشنهاد کرد سرزمین‌های آن سوی ارس را به آن دولت واگذارد و در برابر فرمانروایی او از سوی روسیه به رسمیت شناخته شود و پشتیبانی گردد.

- جعفر خان زند (ربیع الثانی ۱۱۹۹ - پنجشنبه ۲۵ ربیع الثانی ۱۲۰۳ ه ق): پسر صادق خان و برادر مادری علیمراد خان زند بود و به همین سبب بر خلاف پدر و دیگر برادرانش توسط علیمراد خان کشته نشد. پس از مرگ علیمراد خان، توانست باقر خان خراسگانی حاکم طغیان‌گر اصفهان و گماشته پیشین علیمراد خان را شکست داده، بر اصفهان مسلط شود. نخست شیخ ویس خان زند فرزند علیمراد خان را با وعده سپردن فرمانروایی و جانشینی پدرش به اصفهان کشاند و سپس او را دستگیر و کور کرد و خود اعلام فرمانروایی نمود. در زمان او اصفهان چند بار میان زندیان و قاجارها دست به دست شد و او بار دیگر شیراز را پایتخت زندیان گردانید. پس از ۴ سال فرمانروایی عده‌ای از مخالفانش از جمله صیدمراد خان زند؛ عموزاده علیمراد خان؛ شبانه بر سرش ریختند و او را کشتند و سرش را از دیوار ارگ شیراز به زیر انداختند.

- صیدمراد خان زند (پنجشنبه ۲۵ ربیع الثانی ۱۲۰۳-۱۴ شعبان ۱۲۰۳ ه ق): او از بزرگان زند بود که پس از ترور جعفر خان کمتر از چهار ماه در شیراز فرمان راند.

- لطفعلی خان زند (شعبان ۱۲۰۳ - چهارشنبه ۵ ربیع الثانی ۱۲۰۹ ه ق): پسر جعفر خان و واپسین فرمانروای زند. در آغاز بر شیراز و آن گاه در کرمان - خوار و طبرستان با آغا محمدخان قاجار به نبرد پرداخت و ارگ بم را تسخیر کرد و تا مدتی کرمان را پایتخت زندیان قرار داد. آقامحمدخان قاجار به دفع او لشکر به کرمان آورد و آن جا را برای چهار ماه محاصره کرد؛ ولی سرانجام بر اثر خیانت لشکریانش که از طول محاصره ملول شده بودند و نیز خیانت حاج ابراهیم خان کلانتر حاکم کرمان؛ از پا درآمد. لطفعلی خان را در حالیکه در نبرد با دشمنان زخمهای سختی بر بازو و

پیشانی برداشته بود به کرمان نزد خان قاجار بردند. او که خون بسیاری را از دست داده بود با همان حال نزار در برابر آقامحمد خان ایستاد، بدو سلام نداد و تعظیم نکرد. آقامحمد خان نیز دستور داد که اصطبل بانانش وی را مورد تجاوز جنسی قرار دهند. فردای آن روز وی را دوباره پیش خان قاجار آوردند، در حالیکه هوشی در تن نداشت، آب بدو نداده بودند و وی را بر روی زمین می‌کشیدند. خان قاجار با نیشخند بدو گفت: «هان لطفعلی خان! هنوز هم غرور داری؟» واپسین شاه زند که دیگر توان سخن گفتن نداشت سرش را بالا برد و با پلنگ دیدگان بدو نگریست و گفت: «من از تو نمی‌ترسم ای اخته فرومایه». این ایستادگی خان قاجار را به خشم آورد و دستور نایبنا کردن او را داد. پس از کور شدن و شکنجه بسیار به تهران انتقال داده و کشته شد. آرامگاه وی در بازار کفاش‌ها در بازار تهران می‌باشد.